■ من کسی را دیدم که دستش را در جبهه جا گذاشته بود ، اما با همان دست های نداشته ، با بچه های شمالی والیبال بازی می کرد و به همه آنها لبخند یادگاری می داد. من دیدم کسی را که ناگهان از روی ویلچرپیاده شد و با پای مصنوعی در مسابقه دو ، از همه جلو زد و گم شد !

چند گام تا آسمان

■ از بالای دیوار، با دوربین عراقی ها را دیدم، بی دوربین هم می شد تماشایشان کرد. داشتند خاکبرداری می کردند و سنگر می ساختند. سر دزدیدم. دورو اطراف آلونک های کاهگلی کشاورزها و نخل دارهای جزیره پره های ته گلوله خمپاره به چشم می خورد.

سلام برپاهای تاول خورده بچه های صخره های «ماووت»، سلام برمظلومیت بچه هایی که در ارتفاعات «شاخ شمیران » پاره های پیکرشان آسمانی شد، سلام برلحظه های سرخ برگ ریزان. سلام برشور شبهای قلاویزان. سلام برروزهای آتش وباروت وگلوله. سلام برشهیدان غریب چنگوله. چه مردان بزرگی بودند؛ آنان که شبانه از سیم های خاردار گذشتند؛ چه مردان سبزی بودند آنان که لحظه هایی پراز عصمت واخلاص آفریدند ونگاهشان آبروی روزهای روشن فردا بود. چه مردان بزرگی بودند آنان که جاده های عرفان را درنوردیدند ویک شبه ره صدساله پیمودند. آنان چه زیبا عطش و سنگلاخ را تجربه کردند. چه روزهای سرشار از صمیمیت وچه شبهای پراز نیایشی ! «کاش آن شبهای بی برگشت برگردند تا شهیدان غریب دشت برگردند کاشکی یک بار دیگر از خم کانال ضربتی های گروه گشت برگردند».

شما هرگز فراموش نمی شوید بچه های رفته تا «شلمچه» و «مجنون» ، بچه های گردان ۵۰۵ محرم، بچه های «گریه در جشن حنابندان» دوستتان دارم. هنوز لحظه هایمان را به نامتان متبرک می کنیم. هنوز دراین کوچه ها، طنین گامهایتان جاری است و رهگذران عاشق، سرمست از جرعه زلال کلام آسمانی تان عشق وایمان ومهربانی را زمزمه می کنند. شما در روزگار قحطی عشق واخلاص،ساده وبی ادعا، شهره روزگار شدید وگامهایتان سجده گاه فرشتگان خدا شد. صبح با نسیم نگاهتان آغاز می شد و«نی»ها با غریب نوازی شما، دلتنگیهایشان را به شانه های زخمی باد می سپردند.

شما بزرگ بودید و «از اهالی امرون» و «لحن آب و زمین را چه خوب می فهمیدید». ما چقدر غبطه می خوریم که شما را نشناختیم ودرکوچه های رسیدن تا شما ماندیم: هنگام رفتن ما خوان اول را حتی نپیمودیم ماندیم در غربت، آنها گذر کردند از هفت خوان آتش.

استـــــار

رضا امیرخانی

■ در چشم خانه ام چیزی سرخ می شد و اشکی می آمد . - پس کجاست ؟ بگویی: از دست من دلش گرفته؟ با آن سینه فراخ!- نه...عاقبت به حرف آمدند . - دلش نگرفته. سینه اش:همان سینه فراخش گرفته ...

تصور می کنم همه آنهایی که در زیبا کنار بودند ، او را می دیدند . شاید هم که ندیده بودند آخر آن جا همه چیز سبز بود . درخت ها ، درختچه های سرو ، آب پاشی شده و بوته ها شب بوی محبوبه . همه چیز سبز بود شاید او را ندیده باشند ، نوعی استتار !

– برادرها توجه کنند ، استتار انواع مختلف دارد ،بسته به محیط طبیعی ، گاهی باید مثل محیط شد ... او با آن صدای آرام و زنگ دارش صحبت مسئول آموزش را قطع کرد و گفت :

– نه همیشه .همیشه نباید مثل محیط شد .

با تعجب نگاهش را از او برگرفت و ادامه داد:

–درسته ! همیشه نباید مثل محیط شد . در اصل بایدطوری شد که استقرار و حرکت جلب نظر نکند مثلاً توی این محیط که دشت هست و عموم رنگ ها خاکی ،باید از رنگ های خاکی استفاده کرد . او دستی به ریش بلندش کشید ، – من برای اولین بار همان جا دیدمش – دوباره با آن صدای آرام و زنگ دار گفت :–

این درسته .توی این محیط باید خاکی شد ... باید خاکی شد !

این بار همه فهمیدند که چه می گوید. نگاهش کردند . انگار کسی دلمان را نوازش داده بود : روحمان تبسم می کرد . دوباره نگاهش کردم ،فهمیدم همان جا فهمیدم – که او یک فرق هایی با بقیه دارد. نه آن چشم های درشت و بیضی گون ، نه آن قامت ورزیده و نه حتی آن صدای آرام و زنگ دار. بلکه ملاحتی که در وجودش بود و او را از بقیه متمایز می کرد . تا پایان سال ٦١ وفتح خرمشهر در اردوگاه فتح همه او را می شناختند با این که آن جا هم نوعی غم استتار کرده بود . خاکی خاکی – !

بعد از فتح خرمشهر و مجروحیتم دیگر او را نمی دیدم. فقط صدایش را می شنیدم . همان صدای آرام و زنگ دار را . گاهی که پشت خط مرا می دید ، صدایش را عوض می کرد و می گفت :

جوانمرد – ! زیر پایت را هم نگاه کن من اول فکر می کردم چون تازه کار هستم باز هم دسته گلی به آب داده ام ، می ایستادم و با احتیاط پایم را جلو می بردم . اما او با دیگر ،این بار با صدای خودش ، آرام و زنگ دار می گفت : !– فقط دید زدن بالا بالاها.این پایین ها ما را هم ببین . و من تازه می فهمیدم که باید آن قامت ورزیده را در آغوش بگیرم.

گذشت تا سال ٦٦ .هنوز همدیگر را می دیدیم – اگر بشود به آن ملاقاتها دیدن بگوییم – از اواخر سال او گم شد . من گمان می کردم پنهان شده است . این هم از ملاحت و زیرکی اش بود . عاقبت ناامید شدم . از بچه ها سراغ او را گرفتم . – او شهید شده؟– نه ...

– چشم ها.آن چشم های درشت بیضی گون ؟ !

– نه...

بعد عصبانی می شدم . در چشم خانه ام چیزی سرخ می شد و اشکی می آمد . – پس کجاست ؟بگویی:از دست من دلش گرفته؟با آن سینه فراخ !– نه... عاقبت به حرف آمدند . – دلش نگرفته. سینه اش:همان سینه فراخش گرفته ...

و من هیچ نمی فهمیدم . تنها انتظار او را داشتم که بیاید و با آن صدای آرام و زنگ دار بگوید:– جوانمرد ! ما را هم ببین ...

امسال سال ۷۵ است . گمان می کنم تا هفتاد و پنج سال دیگر هم ، در اردوگاه زیبا کنار او را نشناسند . نوعی استتار کرده .سبزسبز. هر اردوگاهی ، اردوگاه است ، ولی هر اردوگاهی با اردوگاه دیگر فرق دارد. خیلی ها این تفاوت ها را نمی فهمیدند . مثلاً در اردوگاه فتح همه چادر داشتند اما اینجا هر کسی یک سویت دارد . در اردوگاه فتح فقط یک دوش بود که وقت سحر ملائک پشت درش صف می بستند . اما در اردوگاه زیباکنار هرکسی یک دوش دارد .

این همه پاکیزگی دل آدم را آشوب می کند . اردوگاه فتح خاکی بود . او هم خاکی بود. اردوگاه زیباکنار سبز بود او هم سبز. همیشه همین طور سبز و خاکی بود . نه این که در هر محیط رنگ عوض کند ، نه ، او همیشه سبز بود و همیشه خاکی بود . پنهان پنهان ، برای همین او را نمی شناختند .

شاید برای خیلی که صاحب کرامت اند عجیب نبود که کفش شان کنار در مسجد اردوگاه زیباکنار جفت شود. شاید برای خیلی ها عجیب نبود که کسی صبح برای نماز به آرامی بیدارشان کند .

شاید برای خیلی ها این که شب ها کسی در رختخوابشان چند پر گل محبوبه شب بگذارد یک نکته عادی باشد . خیلی ها الان به یاد نمی آورند که نیمه ها شب کسی به گوششان با صدایی آرام و زنگ دار. اما این بار خش دار و خس خس کنان بگوید: "جوانمرد ! ناسلامتی یک موقعی نماز شب خوان بودی ! ".

خیلی به یاد نمی آوردند اما بلند شدند و نماز شب خواندند . دیدندش ، اما به جای نیاورند . آن چشم های درشت و بیضی گون ، آن ریش های بلند و آن قامت ورزیده را که حالا لاغر شده بود دیدند ، اما به جا نیاوردند . شاید برای این که آن صدای آرام و زنگ دار او را نشنیدند . برای من خیلی عجیب نبود . مطمئن بودم هر جا باشد ، سر می رسد . من با این دو گوی درخشان که در چشم خانه ندارم چیزهایی دیده ام که کسی باور نمی کند .

من کسی را دیدم که دستش را در جبهه جا گذاشته بود ، اما با همان دست های نداشته ، با بچه های شمالی والیبال بازی می کرد و به همه آنها لبخند یادگاری می داد. من دیدم کسی را که ناگهان از روی ویلچر پیاده شد و با پای مصنوعی در مسابقه دو ، از همه جلو زد و گم شد ! برای من این چیزها عجیب نیست .

اولین بار دم مسجد کفشم جفت شده بود ، به یادش افتادم .

یاد کارها و مهربانی هایش . بعد سر نهار کسی کمکم کرد تا قاشق را به دست بگیرم ، شک کردم ، اما بعد یک روز صبح وقتی با عصای سفیدم ، تق تق به مظاهر طبیعت و صنایع بشری طعنه می زدم ، مطمئن شدم و به یقین رسیدم .

کسب با صدای خش دار که بی شک از سینه ای مجروح بیرون می زد کسی با صدایی همچنان آرام و زنگ دار، گفت : جوانمرد – ! تو که کلی از پله های آسمان را بالا رفته ای ، بیا این جا یک پله است که می رود پایین .

این جا بود که یقین کردم . نه به بودن او ، با گرد چهار با ٦٥ درصد مجروحیت جسمانی که توان حرف زدن را از او گرفته بود ، به بودن او یقین پیدا کردم که درنظر من نابینا ، در یک فضای سبز ، طراوت و شادابی پیچک ها را داشتن ، سکوت جنگل ها را داشتن و بوی گل محبوبه شب را در دل ها کاشتن و ...نوعی استتار است !

مابرای ادای تکلیف جنگیده ایم

■ راستی مگر فراموش کرده ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده ایم ونتیجه فرع آن بوده است؟ ملت ما تا آن روز که احساس کرد که توان وتکلیف جنگ دارد به وظیفه خود عمل نموده وخوشا به حال آنان که تا لحظه آخر هم تردید ننمودند . آن ساعتی هم که مصلحت بقای انقلاب را در قبول قطعنامه دید وگردن نهاد باز به وظیفه خود عمل کرده است .

آیا از اینکه به وظیفه خود عمل کرده است نگران باشد ؟ نباید برای رضایت چند لیبرال خود فروخته در اظهار نظرها وابراز عقیده ها به گونه ای غلط عمل کنیم که حزب الله عزیز احساس کند جمهوری اسلامی دارد ازمواضع اصولیش عدول می کند .

تحلیل این مطالب که جمهوری اسلامی ایران چیزی بدست نیاورده ویا ناموفق بوده است آیا جز به سستی نظام وسلب اعتماد مردم منجر می شود ؟ تاخیر در رسیدن به همه اهداف دلیل نمی شود که ما از اصول خود عدول کنیم .

■ امام خمینی قدس سره

با ساکنان بهشتی

■ **شهید علی بنوبندی رضایی**

تاریخ تولد : ۱۳۴۰/۹/۱
تاریخ شهادت : ۶۵/۱۱/۷
یگان اعزام کننده : بسیج
کارمند : وزارت نیرو
محل دفن : گلزار شهدای بندرعباس

● **فرازهایی از وصیت نامه شهید :**

بار الهی گناهانم را جز تو آمرزگاری نمی دانم و زشتی های خود را جز تو پوشاننده ای نمی شناسم و پاراه ای از کردار زشت خویش را بر تو تبدیل کننده خوبی نمی یابم . در مرحله اول باید بگویم و تقاضایی که از شما امت شهید پرور دارم این است که امام عزیز قلب تپنده تمامی امت اسلامی را هیچ وقت حتی یک لحظه تنها نگذارید و قدر این دفاع مقدس و انقلاب را بدانید .

در مرحله دوم از پدر و مادر عزیزم ، گرچه که می دانید در راه خدا کشته شوم دومین فرزند شما می باشم که قربانی شده ام ولی تقاضای من این است که بیاد امام حسین (ع)، علی اکبر حسین و یارانش در روز عاشورا که قربانی شدند باشید و برای من گریه نکنید و به یاد آن عزیزان باشید گرچه که فرزند خوبی برای شما نبودم و از دستورات شما سرپیچی نمودم و آنطور که باید فرزندی باشم نبودم لذا از شما تقاضای حلالیت می کنم و شما را به صبر و تقوا دعوت می نمایم .

● **جای پای برادر**

دو سال خدمت سربازی اش را در جبهه گذراند . به همراه برادر خود در جبهه می جنگید تا از ارزش ها و اهدافشان دفاع کنند . هنوز شش ماهی از ازدواج من و علی نگذشته بود که برادرش به شهادت رسید و علی تصمیم گرفت تا به جبهه برود . می گفت : من باید بروم و جای برادرم را پر کنم، نباید بگذارم اسلحه او بر زمین بیفتد و نباید سنگرش خالی بماند ، هرچه اصرار کردم که کمی صبر کن تا فرزندمان متولد شود راضی نشد و گفت : تو و آن طفل معصوم را به خدایم می سپارم وظیفه سنگین تری هست که باید انجام بدهم .

● **بی تابی هادی در شب شهادت پدرش**

شبی که همسرم به شهادت رسید ، هادی نیمه شب با جیغ وحشتناکی بیدار شد . من هراسان از جایم بلند شدم و تمام بدنش را برانداز کردم مبادا حشره ای او را گزیده باشد اما چیزی نبود . تمام اهل خانه بیدار شدند و هر کدام برای آرام کردن هادی دست به کار شدند .

هادی بقدری گریه می کرد و روی زمین غلط می خورد که اشک از چشمانم جاری گشت . او را به بیمارستان بردیم . پزشکان وضعیت جسمی هادی را سالم تشخیص دادند اما هنوز گریه های او دلیل نداشت . بالاخره با آرام بخش به خواب رفت . چند روز بعد خبر آوردند که علی به شهادت رسیده است ، آن زمان فهمیدم که چرا هادی آرام و قرار نداشت و گریه می کرد .

● **استادی مهربان**

در اوقات فراغت خود با حوصله خاصی در مسجد به افراد بی سواد خواندن و نوشتن می آموخت و برای کسانی که توانایی خرید نداشتند کتاب تهیه می کرد و در هر زمینه ای آنان را راهنمایی می نمود .

■ **منبع : ردپای عشق**

غافلگیری دشمن در «هور الهویزه» و «زید»

با هدف تصرف بصره، عملیاتی در منطقه هورالهویزه طراحی و انجام شد که خیبر نام گرفت. این عملیات در منطقه‌ای که عراق انتظار حمله را از آنجا نداشت، در دو محور مستقل هورالهویزه و زید اجرا شد. مأموریت اجرایی عملیات در محور هور برعهده قرارگاه نجف (سپاه) و در محور زید برعهده قرارگاه کربلا (ارتش) بود.

در محور هور، پنج هدف الغریر، القرنه، جزایر مجنون جنوبی و شمالی، نشوه و طلائیه برای عملیات تعیین شد، قرارگاه نصر نیز با هدف تصرف و تثبیت محورالغریر، قرارگاه حدید با هدف تصرف و تثبیت محور القرنه، قرارگاه حنین با هدف تصرف و تثبیت جزیره جنوبی و نیمه‌شرقی و شمال جزیره شمالی و الحاق با محور طلائیه، قرارگاه فتح با هدف شکستن خط پرمانع طلائیه و الحاق با قرارگاه حنین و قرارگاه بدر با هدف تصرف نیمه غربی جزیره جنوبی و پل نشوه وارد عمل شدند. عملیات خیبر پیروزی‌های چشمگیری در پی داشت هر چند کامل نبود.

علاوه بر آن فشارهای بین‌المللی هم بر ایران بعد از تصرف جزایر مجنون در این عملیات مضاعف شد. تداوم توقف قوای جمهوری اسلامی در پشت دیوارهای دفاعی عراق و صرف ایجاد رخنه‌هایی در آن و کاهش توان نظامی ایران که متأثر از استراتژی دو کشور بود، به منزله تغییر ماهیت جنگ از تهاجمی به فرسایشی بود. عراقی‌ها با در اولویت قرار دادن جنگ، کلیه منابع خود را برای همین هدف بسیج کرده بودند، حال آن که در ایران، منابع و امکانات اصلی کشور تا سال ۱۳٦۵ که فاو فتح شد در خدمت جنگ نبود.

لازمه مقابله ایران با حاکم شدن این وضعیت، علاوه بر حملات پی در پی بر مواضع دفاعی عراق، که در سال سوم جنگ انجام گرفت، برخورداری از ابتکار عمل برای شکست بن‌بست حاکم بر جنگ بود. در واقع تجارب جنگ در سال سوم حاوی این معنا بود که بدون ابتکار عمل نظامی، امکان غافلگیری دشمن و در نتیجه دستیابی به پیروزی همانند مرحله آزاد سازی مناطق اشغالی فراهم نمی‌شود.

توجه به این مسئله برای نخستین بار پس از عملیات رمضان برای فرماندهی سپاه حاصل شد. به همین دلیل فرمانده کل وقت سپاه بلافاصله مسئولان و فرماندهان یگانهای سپاه را فراخواند و پس از بحثها و بررسی‌های طولانی، منطقه هور برای نخستین بار به عنوان منطقه عملیاتی مورد توجه قرار گرفت.

لیکن مجموع اوضاع حاکم بر صحنه جنگ و ضرورت اجرای عملیات مشترک سپاه و ارتش و امیدواری به موفقیت بر پایه تجارب پیشین و مهمتر از همه عدم تطابق توان و تجهیزات موجود با آنچه که برای عملیات در هور لازم بود، در مجموع مانع از توجه جدی به این منطقه شد، پس از عملیات والفجر۱ و بروز دیدگاه‌های متفاوت در ارتش و سپاه، فرماندهی سپاه با تشکیل یک قرارگاه در منطقه هور، شناسایی منطقه را به طور مستقیم کنترل و هدایت کرد.

تغییر زمین

با تغییر زمین منطقه عملیات از خشکی به آب با ویژگی‌های هور از جمله وجود آبراههای مختلف و امکان استتار در نی زارها، این امیدواری به وجود آمد که با غافلگیری در مکان و تاکتیک و احتمالاً در زمان و امکان غلبه بر دشمن و تصرف و تأمین منطقه فراهم شود. زیرا عدم درک دشمن از عملیات در هور به لحاظ تاکتیکی و عدم سازمان و توانایی مناسب برای مقابله با تهاجم نظامی ایران، به گونه‌ای بود که دورنمای دستیابی به پیروزی را روشن می‌نمایاند.

سپاه بنابر تجارب در عملیات والفجر مقدماتی و والفجر ۱ برای عملیات به صورت مستقل از ارتش تأکید می‌کرد ولی شورای عالی دفاع این مسئله را نپذیرفت. لذا پس از توافق حاصله، مقرر شد ارتش با به کارگیری لشکرهای ۷ ولیعصر علیه السلام و ١٤ امام حسین علیه السلام از سپاه به عنوان دو لشکر قوی و خط شکن به همراه تیپ زرهی ۷۲ محرم (سپاه) در منطقه زیر به عملیات بپردازد و دیگریگانهای سپاه در منطقه هور به اجرای عملیات مبادرت کنند.

عملیات خیبر در تاریخ ۱۳٦۲/۱۲/۳ در منطقه هورالهویزه آغاز شد و با تصرف جزایر مجنون که دارای حوزه‌های نفتی زیرزمینی بود به پایان رسید. لیکن عملیاتی که با فرماندهی ارتش در منطقه زیر انجام گرفت با موفقیت توأم نبود. عملیات خیبر از حیث نظامی بسیار حائز اهمیت بود زیرا در وضعیتی که روند جنگ، فرسایشی ارزیابی می‌شد، قوای نظامی ایران با ابتکار عمل در منطقه‌ای که به زعم دشمن عملیات در آن غیرقابل اجرا بود، در شمال منطقه بصره حضور یافته و جاده بصره- العماره را تهدید کردند.

مسلماً دستیابی به تمامی اهداف عملیات خیبر می‌توانست جنگ را به وضعیت تعیین کننده‌ای نزدیک سازد. لیکن عدم تحقق این امر مانع از تغییر توازن سیاسی- نظامی به سود ایران و کسب برتری بر عراق شد

مسلماً در صورتی که امکانات مورد نیاز برای عملیات تأمین می‌شد، نتیجه عملیات و جنگ چیزی غیر از آن بود که به دست آمد. در صورت تصرف شرق رودخانه دجله و منطقه «القرنه» به همراه جزایر مجنون و گشایش محور طلائیه به نشوه، بصره در خطر جدی قرار می‌گرفت اما متأسفانه به دلیل عدم واگذاری امکانات مورد نیاز، بخش کمی از اهداف عملیات خیبر تأمین شد. مثلاً اگر به جای ٤٥٠ الی ۵۰۰ قایق ۲۰۰۰ قایق واگذار می‌شد و یا چنانچه در زمینه هلی‌کوپتر اعم از هجومی و ترابری مشکل جدی وجود نداشت و نیرو به میزان مورد نیاز در جزیره شمالی به جای ۳ گردان، ۱۸ گردان مانوری پیاده می‌شد، دستیابی به یک پیروزی اساسی و تعیین کننده قطعی بود. (سردار غلامعلی رشید، حاشیه کتاب آغاز تا پایان)

شگفتی ناظران

غافلگیری دشمن در این عملیات و ناتوانی او در عقب راندن نیروهای خودی از جزایر مجنون، مجدداً توانایی دفاعی عراق را مورد تردید قرارداد و متقابلاً شگفتی ناظران را از قابلیت‌های طرح ریزی عملیات تهاجمی و دفاعی جمهوری اسلامی برانگیخت.

به گزارش رادیو آمریکا دیپلمات‌های غربی، عرب و آسیایی در تهران تاکتیک‌های جنگی جدید ایران را مورد ستایش قرار دادند. ناظران بر این عقیده بودند که نتیجه نبرد در جزایر مجنون هر چه باشد، تاکتیک‌های نظامی ایران از نظر جسارت و شهامت، در تاریخ مورد استفاده قرار خواهد گرفت.(خبرگزاری فرانسه ٦٣/١/٢)

بن بست

مسلماً دستیابی به تمامی اهداف عملیات خیبر می‌توانست جنگ را به وضعیت تعیین‌کننده‌ای نزدیک سازد. لیکن عدم تحقق این امر مانع از تغییر توازن سیاسی- نظامی به سود ایران و کسب برتری بر عراق شد. نشریه نیویورک تایمز پس از آشکار شدن نتایج عملیات خیبر طی تحلیلی در مورد ادامه بن‌بست در جنگ و دلائل آن به نقل از تحلیلگران آمریکایی و غربی نوشت: جنگ ایران و عراق ظاهراً به یک بن‌بست رسیده که هیچ یک از دو طرف قادر به برتری بر دیگری نیست.

به نظر می‌رسد ایرانی‌ها قادر به شکستن مرز طولانی عراق نباشند و عراقی‌ها نیز نتوانند به موفقیت‌های دفاعی دست یابند... ناتوانی ظاهری ایران در اجرای یک تهاجم تعیین‌کننده تنها یکی از دلایل ادامه بن‌بست جنگ ٤٣ ماهه است...» بنابر نظریه مذکور بن‌بست حاکم بر جنگ حاصل دو وضعیت جداگانه است.

لازمه مقابله ایران با حاکم شدن این وضعیت، علاوه بر حملات پی در پی بر مواضع دفاعی عراق، که در سال سوم جنگ انجام گرفت، برخورداری از ابتکار عمل برای شکست بن‌بست حاکم بر جنگ بود

ایران با وجود تهاجمات پی در پی، قادر به اجرای تهاجم تعیین‌کننده نبود و عراق نیز در مواضع دفاعی قادر به دفاع کامل نیست. ضمن این که عراقی‌ها فاقد قابلیت‌های لازم برای استفاده از برتری تکنولوژیک خود در هوا بودند. در کلامی دیگر مقدورات نظامی طرفین با اهدافشان تناسبی نداشت.

عراق تجهیزات لازم برای دست‌زدن به حمله را داشت، اما فاقد انگیزه و نیروی انسانی کافی بود در حالی که ایران بر دست‌زدن به حمله بزرگ تأکید داشت لکن از تجهیزات مؤثر برخوردار نبود.

تجارب جدید

در هر صورت عدم دستیابی ایران به پیروزی کامل در عملیات خیبر که همواره باید از آن به عنوان یک فرصت استثنایی و بی‌نظیر که از دست رفت یاد کرد، متأثر از عوامل مختلفی بود. تعجیل در اجرای عملیات به دلیل اسارت چند تن از نیروها، افزایش تردد قایق‌ها و احتمال هوشیاری دشمن و مهم‌تر از آنها به پایان رسیدن زمان مأموریت نیروها و نگرانی از تأخیر عملیات به دلیل احتمال لو رفتن آن، منجر به نوعی شتاب در اجرای عملیات شد.

حال آنکه با توجه به درکی که از زمین منطقه و نیز وضعیت دشمن وجود داشت، سپاه باید بر مبنای ابتکار عمل جدید به صورت مستقل از ارتش، عملیات را اجرا می‌کرد و دو لشکر خط‌شکن و قوی سپاه را از سازمان خود خارج نمی‌کرد و تحت کنترل عملیاتی ارتش قرار نمی‌داد. در هر صورت با اجرای عملیات خیبر، قابلیت و توانایی‌های فوق‌العاده سپاه در طرح‌ریزی، فرماندهی و دفاع بیشتر از گذشته آشکار شد.

نتایج عملیات خیبر منجر به دستیابی سپاه به تجارب جدید نظامی و برخورداری از سازمان مناسب و به دست آوردن جای پا در منطقه هور (تصرف جزایر) شد. ضمن اینکه زمینه‌های لازم برای اجرای عملیات در منطقه هور به عنوان یک عملیات آبی- خاکی فراهم گردید.

اگرچه ایران با تصرف جزایر مجنون در عملیات خیبر برای نخستین بار پس از ورود به داخل خاک عراق مناطقی را تصرف کرد که قابل توجه بود، ولی با وجود شکسته‌شدن خطوط دفاعی دشمن، توازن تغییر نکرد زیرا هنوز در برخی از زمینه‌ها از جمله پشتیبانی، هوایی، توپخانه و مهندسی کاستی‌ها و نقایص زیادی وجود داشت که لزوماً باید برطرف می‌شد.

دشمن پس از هوشیاری در مورد پیچیدگی‌های عملیات و نتایج احتمالی آن، سازمان رزم خود را با تشکیل یک سپاه برای هور با عنوان سپاه ششم تکمیل کرد. ضمن اینکه ارتش عراق در حد فاصل عملیات رمضان تأخیر و مدتی پس از آن، ۱۰ لشکر جدید تشکیل و بر توان نظامی خود افزود.

وضعیت جدید

به موازات عملیات خیبر و ابعاد سیاسی و نظامی آن، انفجار مقر آمریکایی‌ها در بیروت، وضعیت جدیدی را در منطقه به وجود آورد. آمریکایی‌ها که در سال ۱۹۸۲ پس از فتح خرمشهر، عمیقاً در اندیشه تسلط بر لبنان بودند، انتظار داشتند با فرسایشی شدن جنگ، از فرصت لازم برای حل بحران ناشی از پیروزی ایران بر عراق از طریق تجاوز اسرائیل و تشکیل یک دولت مسیحی و وابسته در لبنان برخوردار شوند.

حضور اولیه نیروهای سپاه برای مقابله با تجاوز اسرائیل و گسترش و تعمیق این حضور با سازماندهی حزب‌الله لبنان تدریجاً بافت و ساختار قدرت در لبنان را دستخوش تغییر کرد و اسرائیل و آمریکا پس از اجرای عملیات استشهادی حزب‌الله و انفجار مقر آمریکایی‌ها در بیروت، با شکست صحنه لبنان را ترک کردند.

در اوضاع جدید آمریکا در موقعیتی قرار گرفت که می‌بایست استراتژی جدیدی را طرح ریزی کند.

بر این اساس بنیاد هریتیج طرحی را مبنی بر از بین بردن اصل امید به ریگان ارائه کرد. این سیاست به منزله تشدید فشار به ایران با هدف از میان بردن امیدواری ایران برای دستیابی به پیروزی بود.

عناصر اصلی این استراتژی به این شرح بود:
۱) تقویت وضعیت اقتصادی عراق
۲) ایجاد محدودیت در منابع ارزی ایران
۳) ایجاد محدودیت در استخراج و فروش نفت ایران
٤) عملیات استانچ .

مواد غذایی فاسد شدنی پس از تهیه باید هر چه زودتر مصرف گردند
از نگهداری آنها به مدت طولانی و خارج از یخچال
خودداری نمائیم

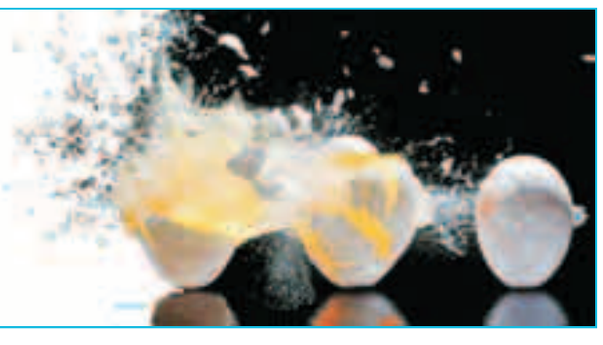

روابط عمومی دانشگاه
علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی هرمزگان